

طرفه معجونى است اين...

سمندر مشكى باف

طرفه معجونى است اين انسان با سرشتى از آغاز پاك و سپس به مرور زمان آغشته به آلودگى‌هاى دوران و سپس نالان و شكاييت كنان كه واى واى از آنچه واقع شد و هويدا گشت. آدمى معمولاً مى‌كوشد نقاط ضعف خويش پنهان سازد و در خفا در رفع آن بكوشد و نقاط قوت خويش بيش از پيش تقويت نمايد و اگر ندارد، مى‌كوشد بيايد و در پهنه گيتى نمودى بيايد. بيان نقاط ضعف به عنوان نقاط قوت جز بر چيرگى حريف نيفزايد و غير از عيان كردن زبونى فرد ضعيف ثمرى ندارد. بروز اين ضعف و زبونى، و به تبع آن خواهش و التماس شخص زبون، ديگران را از او گريزان سازد و به آنچه كه بيشتر مجذوبشان سازد سوق دهد. در اين ميان، شايد شخص زبون به وسيله‌اى ديگر نيز متوسل گردد كه گريزپاها را به گونه‌اى نگاه دارد و خويشتن را هنوز جاذب نشان دهد، اما آنچه كه نه به طور طبيعى نگهدارى شود، دير يا زود با شتابى دو چندان دور شود. آنچنان كه حتى اگر به بهاي نابودى‌اش تمام شود، ديگر نمى‌پذيرد كه جذب ضعف و زبونى گردد. اين روزها زمزمه‌هاى از گوشه و كنار به گوش مى‌رسد كه دو نمونه از آن در جهان نيز در اينترنت به نشانى <http://www.jahannews.com/vdchkwn-.23nkmdftt2.html> و تابناك، كه گويان از روى دست اولى نوشته به نشانى <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=63031> درج شده است. از طرف ديگر آيت‌الله دستغيب نيز به نحوى همين مطلب را بيان نموده و گريزپايان را به گونه‌اى مطرح کرده است كه مطلب ايشان را نيز مى‌توانيد در <http://www.mowjcamp.com/article/id/26635> ملاحظه نماييد. عرفان وفايى در گفتمان ايران به مطلب زيبايى در اين باره اشاره دارد كه خواندنى است: <http://www.goftman-iran1.info/content/view/1297/28>

لبّ مطلب و جوهر كلام اين است كه گروه گروه مردمان از دين اسلام به ساير اديان و مذاهب روى آورند و در واقع مى‌توان گفت از شيعه و اسلام روى بر مى‌گردانند. در مطالب فوق به گرايش اينان به اديان كليمى، بهائى، زرتشتى و مسيحى و فرقه‌اى اسلامى وهابى اشاره شده است. اين فرياد وادينا و وامذهبا به تنهائى به جايى نرسد، بايد ريشه را دريافت و به جاي اذيت و آزار كسانى كه از ديان مقدّس اسلام گريزانند و حقيقت و ملجأ و پناه خويش را در جاي ديگر مى‌جويند، به پژوهشى اساسى دست زد كه از چه روى ديگر كسى به حقيقتى كه در اسلام وجود دارد عشق نمى‌ورزد و خدايش را از طريق اسلام و شيعه نمى‌يابد. مگر نه آن كه انسان در اين جهان غريب است و مايلى به يافتن نشانى از وطن حقيقي خويش كه در عوالم الهى و فراتر از اين عالم است؟ مگر نه آن كه پيامبران و كتابهايشان واسطه‌اى هستند براى رساندن خلق به حق، يعنى آنچه كه هر انسانى از بدو تولّد در جستجوى آن است و مايلى به وصولش؟ پس چرا ديگر اثرى از معنويت و روحانيت و ربّانيت در اين دين نمى‌بينند و حاضرند به اديان كه روى آورند يا به اديان و مذاهبى بپيوندند كه مسئولين كشور ايران سخت سركوبشان مى‌كنند؟ آيا مصداق بيان حضرت زرتشت در مورد "تازى آئين" نيست كه فرمود، "چون هزار سال تازى آئين را گذرد، چنان شود آن آئين از جدائى‌ها كه اگر به آئين‌گر نمايند، ندانندش" (نامه شت ساسان

طرفه معجونی است این...

پنجم). آئینی که حتی شارعش نیز دیگر آن را نشناسد چگونه می‌تواند راهنمای مردمان گردد؟ مردمانی که از دل و جان جویای حق و حقیقتند، وقتی که مقصود خویش را در جایی نیابند، البته به جای دیگر روی آورند. این طلب درون به مراتب نیرومندتر از آن است که بتوان با ارباب و آزار، با تطمیع و تهدید، با اصرار و التماس آدمی را از جستجوی آغازینش باز داشت و در جایی خاص، که دیگر خواسته درونی‌اش را، آن سائقه حقیقت‌جویی‌اش را ارضاء نمی‌کند و آن شور و شوقی که خدایش در وجودش به ودیعه گذاشته، جوابی متین نمی‌دهد، نگه داشت و به جبر و زور به او گفت که حقیقت فقط در اینجا است و بس. تهمت زدن به مبلغان سایر ادیان و نسبت دادن گرایش آدمیان به ادیان دیگر به تطمیع و تقسیم وجوه نقدی نیز ره به جایی نمی‌برد و فقط اهانتی به وجدان انسانی است که دین را به دنیا فروخته و طالب زخارف فانیه و جیفه دنیویه گشته است و این بغایت از انصاف به دور است.

آنچه را که عطار با عنوان وادی طلب مطرح می‌کند، در ذات انسان و وجدان انسان وجود دارد، نمی‌توان در آن دخالتی کرد و جبراً به او تحمیل یا حتی القاء نمود. جالب اینجا است که هرچه فشار بر نفوسی که طالب هستند و در پی طلب خویش برای یافتن حقیقت تقلاً می‌نمایند فزونی یابد، نه تنها خود آنها بیشتر پای می‌فشارند بلکه نظر دیگران را نیز به خود جلب می‌کنند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح اشاره دارند که بعد از وقایع دوران بابیه، "چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشته، پنداشتند که تشدد و تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بادی قمع و فراموشی، و حال آنکه تعرض به امور وجدانیّه سبب ثبوت و رسوخ گردد و بادی توجه انظار و نفوس و این قضیه به کرات و مراتب تجربه رسیده، لهذا این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس به جستجو افتادند."

آنچه که جبری و تحمیلی باشد، بخصوص در زمینه عقاید درونی و ایمان آدمیان که به وجدان انسانها مربوط می‌شود، ابداً قابل پذیرش نیست. هرچه این فشار فزونی یابد، گریز مردمان از دیانت مقدّس اسلامی افزایش یابد و چشمگیر گردد و بخصوص اعلام اینگونه خبرها سبب جلب انظار دیگران شود و آنها را نیز به تکاپو وادارد که شاید بتوانند آنچه را که قلب و وجدانشان می‌طلبد در جایی دیگر بیابند. این بیان حضرت عبدالبهاء در همان مقاله شخص سیّاح را ملاحظه نمایید که گویای آن است که در کشور وجدان جز انوار حضرت رحمن نتابد و به هیچ وسیله‌ای نتوان در آن رسوخ نمود مگر آن که کلام خود حضرتش تأثیر نماید و تقلیب قلوب فرماید:

"حال در ایران اعتراض بر عقاید و وجدان ایشان است و این نیز خارج از قوه انسان است که بتواند به تعرض و اعتراض تبدیل ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در عقاید احدی کند. در کشور وجدان جز پرتو انوار رحمن حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوه نافذه مالک الملوک حاکم نشاید. این است که هر قوه ای را معطل و معوّق توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه و خاطر خویش نتواند و سدّ هواجس و ضمائر خود ننماید."

این اعتراض بر عقاید فقط در مورد بهائیان نیست. بلکه هر نفسی که شهامت داشته باشد که حقیقت را در جایی دیگر بجوید، در معرض هجوم لفظی، جسمی و روانی قرار گیرد و از گام برداشتن در طریقی دیگر منع گردد.

باشد که اصحاب دین، قوه دافعه را دفع نمایند و قوه جاذبه را جایگزین سازند تا آنان که جویای حقیقتند شمس حقیقت را که از افق ادیان اسلام، مسیحی، کلیمی، زرتشتی، بودایی و بهائی اشراق فرموده بشناسند و در واقع این مناجات حضرت عبدالبهاء مصداق یابد که:

طرفه معجونی است این...

"خداوندا عنایتی فرما که تو را بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم؛ جویای شمس حقیقت باشیم از هر افقی طالع شود؛ طالب راحهء طیبه باشیم از هر گلی انتشار یابد" (مجموعه مناجاتهای طبع آلمان، ص 337)